

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوم، شماره چهارم، بهار و تابستان ۹۱، صفحات ۱-۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۱۸

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۵/۶

کیسانیه

اولین انشعاب در تاریخ تشیع

حسین ایزدی^۱

چکیده

تشیع در نیم قرن اول موجودیت خود یک نهضت سیاسی کاملاً عربی با تأکید بر حقانیت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام به عنوان تنها جانشین رسول اکرم (ص) بود. از دوران امامت و خلافت حضرت علی علیه‌السلام تا زمان وقوع واقعه کربلا در سال ۶۱ هجری قمری شیعیان انسجام خود را حفظ کردند. پس از قیام مختار و حمایت و تبلیغ وی برای امامت و مهدویت محمد حنیفه که در راستای اهداف سیاسی مختار صورت می‌گرفت، اولین انشعاب در تاریخ تشیع با نام کیسانیه به وجود آمد. در طی دو قرن اول هجری قمری افراد مختلفی از بین خاندان محمد حنیفه، طالبیان، اهالی خراسان، کوفه و مدینه مدعی امامت در مذهب کیسانی و هدایت مردم شدند که آخرین آنان فرزندان عبدالله بن عباس بودند. این مقاله به تکاپو و سیر تاریخی مذهب کیسانیه از قیام مختار بن ابی عبید ثقفی تا بهره برداری بنی عباس از جایگاه مذهب کیسانیه می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: امامت، کیسانیه، تشیع، مهدویت، محمد حنیفه، مختار.

تشیع در نیم قرن اول شکل‌گیری‌اش نهضتی سیاسی، مذهبی عربی با تکیه بر حقانیت امام علی(ع)، خلیفه رسول الله(ص)، بود که در این دوران خصوصیت عربی خود را حفظ نمود.

۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر(ص)، دوران سکوت و خانه‌نشینی امام (ع) به عنوان رهبر شیعه به شمار می‌آید. حضرت به واقعیت‌های سیاسی حاکم بر جامعه به زمان و موقعیت خطیر دولت نوپای اسلامی کاملاً واقف بود؛ اما همواره بر این مسأله تأکید داشت که او شایستگی بیشتری برای منصب خلافت دارد و با یک سیاست ناعادلانه از خلافت مسلمین کنار گذاشته شده است. نگرش‌ها و عقاید حضرت در مورد خلفای قبل از خود به بهترین وجه در خطبه‌های دوران خلافتش در مسجد کوفه به ویژه در خطبه شقشقیه، نمایان است (سید رضی ۱۳۷۱: ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲).

دوران خلافت پنج ساله‌ی امام علی(ع) جامعه اسلامی، سخت‌ترین جنگ‌های داخلی را پشت سر گذاشت. در سه نبرد جمل، صفین، نهروان، کسانی بر حضرت شمشیر کشیدند که نه شخصیت والای او را درک می‌کردند و نه قادر به تحمل دینداری، تقوا و عدالتش بودند. شیعیان با وجود گذراندن فراز و نشیب‌های فراوان، اختناق، سرکوبی و بروز حوادث تلخی از جمله شهادت امام حسن (ع)، حجر بن عدی و یارانش در مرج عذرای شام، واقعه‌ی خونین کربلا و شهادت امام حسین (ع)، یاران و اعضای خانواده‌اش در ۶۱ ه.ق. همچنان متحد و یکپارچه بودند. پس از قیام امام حسین (ع) و کناره‌گیری ظاهری و در پیش گرفتن تقیه از سوی امام زین‌العابدین (ع) در مسائل سیاسی، نخستین نشانه‌های اختلاف و تردید در خصوص رهبری و امامت شیعیان بروز نمود.

در دوران حاکمیت بنی امیه که با اقدامات معاویه (۴۱-۶۱ ه.ق.) در شام، به عنوان قدرت برتر سیاسی و خلافت تثبیت شده بود، از حکومت اسلامی، جانشینی رسول الله (ص)، اجرای احکام قرآن و سنت نبوی فقط اسمی به جا مانده بود و فاسدان، و مستبدانی به خلافت رسیدند که به هیچ وجه، پابندی به حاکم و قوانین اسلامی نداشتند و مساوات و عدالتی که در زمان حیات پیامبر و حضرت علی (ع) رعایت می‌شد، تبدیل به تعصبات نژادی



و اختلافات قبیله‌ای گردید. تجمل پرستی دربار اموی و افراط در لهو و لعب و عیاشی؛ مخارج دستگاه حکومتی را افزایش داد و باعث فشار بنی امیه بر مردم برای تأمین هزینه‌ی مربوط به آن گردید. به طور کلی خلفای اموی به جز عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ه.ق.) مسلمانانی با تقوا و پرهیزکار نبودند و احساس تعهد و پایبندی به قرآن و سنت نبوی نداشتند، آنان تا جایی به مذهب و حل مشکلات سیاسی مذهبی توجه نشان می‌دادند که بر ایشان سود و منفعتی به همراه داشت.

مختار بن ابی عبید ثقفی و مذهب کیسانی

در این بین، شیعیان به خصوص ساکنان عراق به همراه موالی که بسیاری از آنان ایرانی بودند و بیشترین ظلم، شکنجه و اختناق و تبعیض نژادی به آنان تحمیل می‌شد، به دنبال نهضتی فعال و علنی بودند تا با حرکتی سریع و انقلابی از سیطره‌ی حکومت ظالمانه امویان و شامیان رهایی یابند. به همین دلیل و با توجه به مبارزه‌ی علنی مختار با امویان آنان جذب تبلیغات مختار بن ابی عبید ثقفی در کوفه شدند.

مختار، سال اول هجری در شهر طائف به دنیا آمد. پدرش ابو عبید ثقفی، زمان عمر در مدینه حضور داشت و از طرف او به فرماندهی سپاه منصوب شد. او و پسرانش وهب، مالک و جبر در نبرد «قس الناطف» با سپاه ساسانی، کشته شد (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۹۶-۹۷). مختار تحت سرپرستی عمویش، رشد کرد. از دوران نوجوانی و جوانی مختار، اطلاعات زیادی در دسترس نیست. او در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور نداشت. در جریان مسائلی که منجر به زخمی شدن امام حسن (ع) و سپس گفتگوی صلح آن حضرت با معاویه گردید، او در کنار عمویش سعد بن مسعود الثقفی عامل مدائن بود (همان: ۱۶۲). در قیام امام حسین (ع)، مختار، میزبان مسلم بن عقیل در کوفه شد که عبیدالله بن زیاد قبل از وقوع واقعه‌ی خونین عاشورا او را به زندان انداخت و پس از آن با میانجی‌گری عبدالله بن عمر از زندان آزاد گردید و از عراق به حجاز رفت (ابن واضح یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۰۱؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۷: ۳۲۰۳-۳۲۰۴).

منابع و مأخذ تاریخی درباره‌ی فعالیت مختار در وقایع دوران امام علی و امام حسن (ع) تا زمان قیام امام حسین (ع) سخنی نگفته‌اند. در این خصوص، صرفاً شهرستانی در کتاب «الملل و النحل» مطلبی را ذکر می‌کند که مختار دارای تمایلات خارجی (خوارج) بود (شهرستانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۴).

زمانی که مختار به حجاز رفت، عبدالله بن زبیر با بهره‌گیری از شهادت امام حسین (ع)، جنایات‌های امویان و عدم صلاحیت یزید برای خلافت به دلیل مفسد اخلاقی‌اش، او را از خلافت خلع کرد و خود را خلیفه نامید. مختار نیز در مخالفت با امویان، وارد این جبهه‌ی ضدّ اموی گردید و با عبدالله بن زبیر بیعت نمود و در نبرد با لشکر شام به فرماندهی «حصین بن نمیر» برای سرکوبی عبدالله بن زبیر در مکه، از خود شجاعت زیادی نشان داد (بغدادی، ۱۳۵۸: ۲۲). پس از مرگ یزید و شکسته شدن محاصره‌ی مکه و بازگشت سپاه اموی به شام، حکومت حجاز، یمن، عراق و فارس در تسلط عبدالله بن زبیر درآمد. این در حالی بود که مختار را مأمور هیچ کاری نکرد و حتی با او درستی نمود. مختار نیز با آزرده‌گی خاطر و ترس از جان با ترک حجاز و به کوفه کانون انقلاب و شورش شیعیان عراق بازگشت (ابن واضح یعقوبی، ج ۲: ۲۰۱؛ ابن اثیر، بی‌تا، ج ۶: ۱۱).

مختار روز جمعه پانزدهم رمضان، شش ماه پس از مرگ یزید بن معاویه (۶۰-۶۴ هـ.ق.) در سال ۶۴ هـ.ق. وارد کوفه شد، در حالی که قیام توابین به رهبری «سلیمان بن صرد خزاعی» در آن شهر، عواطف انقلابی مردم را تحریک می‌نمود؛ اما او با آنان همراه نشد و رهبری قیام را فاقد بینش سیاسی و تجربه نظامی دانست (طبری، ج ۷: ۳۲۱۴-۳۲۱۵) با شهادت سلیمان بن صرد خزاعی و تعداد زیادی از یارانش در عین‌الورده عرصه برای فعالیت مختار در کوفه بازتر شد و او سعی کرد تا از شرایط ناشی از مرگ یزید و خلاء قدرت در بین امویان و شور انقلابی ایجاد شده در عراق متأثر از قیام کربلا، استفاده مطلوبی ببرد و حکومت و قدرت سیاسی را در عراق به دست گیرد. مهم‌ترین و بیشترین همراهانی که او می‌توانست برای خود در منطقه عراق فراهم کند شیعیان، بازماندگان قیام توابین و طرفداران انتقام از قاتلان در کربلا و موالی ایرانی حاضر در عراق، به ویژه کوفه، بودند.

در واقع، مختار دعوت مردم به امامی از اهل بیت (ع) و انتقام از قاتلان حضرت امام حسین (ع) و عاملان فاجعه‌ی کربلا را به عنوان دو راهکار اساسی برای تسلط سیاسی بر عراق در دستور کار قرار داد. او ابتدا سعی کرد با نوشتن نامه و گرفتن تأیید از حضرت امام سجاد (ع) خود را رهبر شیعیان عراق، نماینده‌ی امام در عراق معرفی کند؛ اما با توجه به تقیه و پرهیز امام از ورود به حوزه‌ی مسائل سیاسی و عدم تمایل آن حضرت از حضور شیعیان در جنگی نابرابر با حکومت خون ریز اموی، از جواب به نامه‌ی مختار خودداری نمود. مختار که از حمایت حضرت علی بن حسین (ع) ناامید گردید، سعی کرد خود را نماینده‌ی محمد بن حنفیه، بزرگ‌ترین فرزند حضرت امام علی (ع) و شیخ علویان در آن زمان، معرفی کند. پس نامه‌ای برای محمد، عموی امام زین‌العابدین (ع) فرستاد؛ اما او نه مختار را تأیید و نه رد کرد که این مسأله از جانب مختار تأییدی ضمنی قلمداد گردید بنابراین به جمع‌آوری نیرو و تبلیغ پرداخت و مردم کوفه را به خونخواهی امام حسین (ع) و مهدویت محمد حنفیه دعوت نمود و خود را امین و وزیر مهدی معرفی کرد (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۶: ۶۵-۶۹).

مختار نخستین کسی بود که از اندیشه مهدویت در احادیث رسول اکرم (ص) و سایر امامان شیعه به عنوان منجی مذهبی و رهایی بخش مردم از ظلم و ستم بهره برد او در سخنانش بیشتر بر حقوق طبقات محروم اجتماعی و موالی تأکید می‌کرد و آنان را مورد توجه قرار می‌داد و به شیعیان می‌گفت: «من از پیش مهدی، محمد بن حنفیه، پسر علی آمده‌ام که معتمد و امین و برگزیده اویم» (طبری، ج ۷: ۳۲۱۴). حضور موالی ایرانی در قیام مختار، نخستین مشارکت سیاسی آنان در نهضتی سیاسی و مذهبی محسوب می‌شد. مختار برای اولین بار به جذب ایرانیان روی آورد و امکان استفاده از آنان را در قیامی مسلحانه فراهم نمود. او با بهره‌گیری از نیروی موالی توانست کوفه را به پایگاهی قوی برای مقابله با نیروی اموی تبدیل سازد، زیرا آنان به دلیل افراطی در برتری نژادی و قوم پرستی امویان و نیز نارضایتی از وضعیت اقتصادی و اجتماعی، برای حمایت از مختار پیش قدم می‌شدند.

تعداد موالی در بین لشکریان مختار به قدری بود که برخی آن قیام را جنبش علیه اعراب به شمار آورده‌اند. بنا بر بعضی روایات، حامیان ایرانی مختار ابتدا بیست هزار و سپس تا چهل هزار نفر افزایش یافتند (ابوحنفیه دنیوی، ۱۳۶۸: ۳۳۳). حتی اگر در شمار تعدادشان نیز

اغراق شده باشد به اتفاق آرای مورخان، بیشترین حامیان وی را ایرانیان تشکیل می‌دادند. طبق روایتی دیگر، حداقل دو سوم از سپاه شش هزار نفری مختار، پس از کشته شدن وی و تسلیم و قتل عام‌شان از سوی «مصعب بن زبیر»، ایرانی بودند (همان: ۳۵۳). از جمله ایرادهای اشراف کوفه بر مختار این بود که او ایرانیان را بر گردن ایشان سوار کرده است (همان: ۳۴۸). رویارویی اشراف با او و پیوستن‌شان به مصعب نیز ناشی از این امر می‌گردید به گونه‌ایی که، حتی هواداران عربش نیز از موقعیت جدید موالی ناخشنود بودند. مختار به موالی می‌گفت که شما از من هستید و من از شما می‌ام. از همین رو، در سپاهش به عربی سخن گفته نمی‌شد (طبری، ج ۸: ۳۳۳۱-۳۳۶۷ و ۳۳۱۸-۳۳۱۹). حامیان ایرانی مختار، فقط زمانی به هواداری جدی از وی مصمم شدند که از حمایت‌های سیاسی-اجتماعی او در مقابل اربابان عرب خود، اطمینان یافتند.

مهم‌ترین نارضایتی اشراف کوفه بر مختار این بود که آزاد شدگان‌شان (موالی) را بر ایشان تفوق می‌داد، بر مرکب‌شان می‌نشاند و از غنایم روزی‌شان می‌ساخت (همان: ۳۳۳۰-۳۳۳۱). از همین رو، او معتقد بود: «ایرانیان از اعراب بر من مطیع‌تر و وفادارترند و هرچه بخواهم بی‌درنگ انجام می‌دهند» (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۴۴).

در حالی که مختار بن ابی‌عبید ثقفی در جریان اقدامات و تبلیغاتش در کوفه خود را نماینده و امین محمد حنفیه به عنوان امام و مهدی معرفی می‌کرد؛ محمد حنفیه نه در مکاتبات معدودی که با مختار داشته از جمله، زمانی که در مکه از سوی عبدالله بن زبیر اسیر شده است و برای اخذ بیعت به قتل تهدید می‌شود و از مختار درخواست کمک می‌کند:

«بنام خداوند بخشاینده مهربان، از محمد بن علی و کسانی که از آل «پیامبر» نزد وی‌اند، به مختار بن ابی‌عبید و کسانی که از مسلمانان همراه اویند؛ اما بعد همانا پسر زبیر ما را گرفته و در حجره زمزم زندانی کرده و به خدایی که جز او خدایی نیست قسم خورده است که با او بیعت کنیم یا آن را بر سر ما آتش زند، پس به فریاد مارس» (ابن واضح یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۰۶).



و نه در سخنان موجود از او، هیچ کدام به صراحت اشاره‌ای در مورد ادعای مهدویت و امامت خود ندارد و صرفاً مختار را توصیه به اطاعت خدا و مبارزه با ظلم و انتقام از قاتلان عاشورا می‌کند؛ اما تبلیغات مختار در این زمینه و تأکید و اصرارش بر این نکته است که وی فرستاده و وصی مهدی (محمد حنفیه) می‌باشد، از جمله زمانی که در مسجد کوفه حاضر شد و نامه‌ی درخواست کمک محمد حنفیه را برای مردم خواند و خطاب به افراد حاضر در مسجد کوفه چنین می‌گوید:

«این نامه‌ی مهدی شما و بازمانده خاندان پیامبر است که او را همچون گوسفندان در انتظار شب و روز یا کشته شدن نگه گذاشته‌اند و با آتش تهدید می‌کنند» (ابن واضح یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۰۶؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۱۲۶).

و همچنین سکوت محمد حنفیه در این زمینه و عدم موضوع‌گیری صریح و آشکار وی در رد ادعای مختار به این مسأله دامن می‌زد. شیعیانی که جذب دعوت مختار برای قیام و امامت محمد حنفیه شدند در تاریخ به کیسانیه شهرت یافتند. در واقع مختار بن ابی عبید ثقفی که در پی کسب قدرت سیاسی در عراق بود با توجه به شرایط ساکنان عراق، دشمنی آنان با اهل شام و بنی‌امیه و احساس گناه از واقعه کربلا و انتقام از عاملان آن هوشمندان از این مسائل بهره برداری نمود و ضمن تأکید بر این موارد خود را مبلغ، وصی و امین محمد حنفیه به عنوان امام و مهدی معرفی کرد و زمینه‌ساز اولین انشعاب در تشیع شد.

عده‌ای «کیسان» را لقب مختار می‌دانند که برای خون‌خواهی حسین بن علی (ع) قیام نمود و نیز روایت شده است، که پدرش وی را در ایام طفولیت، نزد حضرت علی (ع) آورد، آن حضرت دست نوازش بر سر کودک گذاشت و چنین فرمود: «کیس کیس از آن جهت / او را کیسان گفتند و پیروانش به کیسانیه مشهور شدند» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۹۶). گروهی این نام‌گذاری را از اسم کیسان با کنیه ابوعمره، رئیس شرطه مختار، می‌پندارند عده‌ای دیگر انتخاب این نام را از آن جهت می‌دانند که کیسان، غلام حضرت علی (ع) بود که از ایشان علم تأویل و اسرار باطن را آموخت و مختار را برای خون‌خواهی امام حسین (ع) تحریک

^۱ - اشاره به سخنان مختار مبنی بر مهدویت محمد حنفیه دارند.

نمود و رایزن و دست اندرکار امور مختار بود (نوبختی، ۱۳۶۱: ۴۲-۴۳؛ شهرستانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۳).

اصول اعتقادی مذهب کیسانیه

کیسانیه به عنوان اولین فرقه‌ای که از پیکره‌ی تشیع جدا شد دارای اصول اعتقادی خاص خود بود. نخستین اصل مورد توجه این فرقه همانند تمامی فرق شیعه، اصل امامت بود. آنان معتقدند که محمد حنفیه امام و جانشین امام علی (ع) است، در حقیقت، کیسانیه، امامت را از نسل حضرت امام علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) به سایر فرزندان و نوادگان آن حضرت انتقال دادند و زمینه و شرایط بعدی آن را در جهت انتقالش به فرزندان عباس بن عبدالمطلب مهیا کردند. پیروان کیسانیه در این اصل با یکدیگر اختلاف داشتند، زیرا گروهی از آنان معتقد بودند امام علی (ع)، محمد بن حنفیه را به امامت منصوب کرد. زیرا در جنگ جمل، پرچم سپاه را به دست او سپرد (نوبختی، ۱۳۶۱: ۴۲؛ اشعری، علی بن اسمعیل، [بی‌نا] ۱۹۸۰م: ۱۹).

دسته‌ی دیگر معتقدند، امامت پس از حضرت علی (ع) به امام حسن (ع)، امام حسین (ع) رسید و زمانی که امام سوم از مدینه به مکه رفت به برادرش، محمد حنفیه، وصیت کرد که پس از او جانشین امامت شود (الفرق بین الفرق، صص ۱۹-۲۰). کیسانیه با پذیرش امامت محمد حنفیه، چنین معتقدند که امام حسن (ع) به دستور او با معاویه پیکار و سپس صلح نمود. امام حسین (ع) نیز به امر محمد به جنگ با یزید رفت که اگر این دو امام با او مخالفت می‌کردند و از دستورهای سرپیچی می‌نمودند، بی‌تردید، گمراه می‌شدند که هر کس با محمد حنفیه مخالفت کند مشرک و کافر است (نوبختی، ۱۳۶۱: ۴۸).

دومین اصل مورد نظر کیسانیه، مهدویت محمد حنفیه بود. طبق این اصل، شیعیان کیسانی معتقدند، محمد حنفیه همان مهدی موعود است که نمرده و فقط از دیدگان پنهان شده است و روزی ظهور می‌نماید و جهان را پر از عدل و داد می‌کند. سخنان و دیدگاه‌های که بسیار مورد توجه ستم دیدگان و قشرهای فرودست کوفه و جنوب عراق، به ویژه ایرانیان بود.



ابوهاشم اسماعیل بن محمد حمیری ملقب به «سید حمیری» از شعرای بزرگ عرب، قبل از این که امامت جعفر بن محمد را بپذیرد و جعفری مذهب شود، چکامه‌ی بلندی در وصف مهدویت و غیبت محمد حنفیه سروده، که بخشی از آن بدین شرح است:

ای زنده‌ای که در دره‌ی رضوی اقامت داری

به منزلگاه او (از جانب ما) درود برسان

آیا زیان دارد گروهی را که از ما تو را دوست دارند

و تو را خلیفه و امام می‌نامند

همه‌ی مردم روی زمین به سوی تو باز می‌گردند

ابن خوله (محمد حنفیه) هرگز مزه مرگ را نچشیده

و استخوان‌هایش در زیر خاک پنهان نشده (همان: ۵۳-۵۶).

ابوصخر کثیر بن عبدالرحمن خزاعی معروف به «کثیر عزه» پیرو مذهب کیسانیه، قائل به رجعت و تناسخ بود او هم‌چنین از مبلغان و طرفداران مهدویت و ظهور محمد حنفیه به شمار می‌آمد، حتی قبل از مرگ محمد حنفیه در سن ۶۵ سالگی (۸۱ ه.ق.) در مدینه، مدتی همراه محمد حنفیه بود در وصف مهدویت و امامت کیسانیه چنین سروده:

آگاه باشید! امامان از قریش‌اند؛ فرزندان حق چهار تن هستند

علی و سه تن از فرزندان او، اسباطند که چیزی از آن‌ها پنهان نیست

یکی از آن‌ها سبط ایمان و نیکی است [امام حسن (ع)]

و سبطی که زمین کربلا او را در خود نگهداشته است [امام حسین (ع)]

و سومی سبطی است که نمیرد، تا این که سواران را، که با پرچم او را همراهی می‌کنند رهبری کند [محمد حنفیه].

او غیبت اختیار کرده و دیده نمی‌شود؛ در کوه رضوی، که نزد او جوی غسل و آب جاری است (اشعری، ۱۹۸۰م: ۱۹).

سرودن این اشعار از سوی شعرای معروف عرب و سکوت محمد حنفیه در مورد مسائلی که آنان در اشعارشان مطرح می‌کردند و فشار و اختناق که حکومت امویان بر مردم و به ویژه علویان اعمال می‌نمودند و ایشان را مجبور به سکوت و تقیه می‌کردند، گمان‌پذیرش این مطلب از سوی محمد حنفیه را در اذهان عامه مردم و به ویژه شیعیان تقویت می‌نمود. در واقع محمد حنفیه به عنوان شیخ علویان در دهه ۶۰ ه‍.ق، فردی مانند مختار را برای قدرت‌نمایی تشیع در عرصه سیاسی مذهبی عراق انتقام از بنی‌امیه و مقابله با ظلم و ستم و اقدامات ضد دینی آنان لازم می‌دانست و به همین دلیل در برابر سروده‌های شاعران عرب و تبلیغات امامت و مهدویت مختار سکوت می‌کرد.

اصولاً ظهور تمایل‌های منجی‌گرایی در میان آن دسته از طبقات تحت فشار جامعه که در اختناق به سر می‌بردند، امری طبیعی و معمولی به شمار می‌آید به گونه‌ای که این رویکرد در همه ادیان و مذاهب وجود دارد. یهودیان در انتظار ظهور مسیح‌اند و مسیحیان، تجلی دوباره‌ی عیسی را انتظار می‌کشند؛ هندوها آخرین «اوتار» و «یشنو» را می‌جویند و زردشتی‌ها منتظر «سوشیانت» مانده‌اند. گویی این تفکر نه مرز زمان می‌شناسد و نه مرز مکان، به گونه‌ای که با ذات آدمیان در هم آمیخته است. در حقیقت، تفکر فرجام‌نگر، بدون وجود مهدی کمال نمی‌یابد. در اسلام نیز طبق احادیث متعدد از عام و خاص (شیعی و سنی)، بشارت ظهور مهدی در آخرالزمان مطرح شده است و به طوری که از همان قرن اول هجری قمری، کسانی به این فکر افتاده‌اند که خود یا وابستگان‌شان را مهدی معرفی کنند، این موضوع، دلیلی روشن بر ریشه‌دار بودن این مسأله در جامعه اسلامی قلمداد می‌شود. البته شرایط دشوار سیاسی، اجتماعی دوران خلافت یزید و فجایی که او مرتکب شد، به خوبی جامعه اسلامی به ویژه شیعیان نوظهور کیسانی عراق را برای گرایش عمیق و اعتقادشان به سمت مهدویت آماده می‌نمود.

اصل بداء، سومین اصلی است که کیسانیه بدان معتقد بودند. بداء، در لغت به معنی ظاهر شدن و هویدا گشتن است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹). اما در فرهنگ لغوی عقیدتی معنی آن تغییر در اراده و ایجاد رأیی برای خالق است که قبلاً اراده‌ی وی به غیر از آن تعلق گرفته بود. معمولاً این مسأله، در خصوص علم الهی، اراده‌ی خداوند و امر او، مورد بحث قرار می‌گیرد (محمد بن یعقوب کلینی، [بی‌تا]، ج ۱: ۲۰۰-۲۰۶). قرآن کریم، این کلمه را در معنای لغویش در چندین آیه ذکر می‌کند (مائده / ۲۸؛ الزمر / ۴۷-۴۸؛ الجاثیه / ۳۳). البته، آنچه در مذهب کیسانیه به عنوان بداء مطرح می‌شد با کاربرد قرآنی آن ارتباطی ندارد.

مختار با بهره‌گیری از این مسأله، پیش بینی‌هایی را برای مردم و لشکریانش بیان می‌کرد، که اگر به وقوع می‌پیوست، آن را دلیلی بر حقانیتش تلقی می‌نمود و در صورت عدم تحقق آن، چنین مدعی می‌شد در کار پروردگار بداء صورت گرفته است. برای نمونه؛ مختار برای امیدواری سپاهیان، اعلام کرد به واسطه رسیدن وحی، پیروزی نبرد با مصعب بن زبیر حتمی خواهد شد. بر خلاف ادعای مختار، سپاهیان وی در این نبرد ضمن شکست، تلفات سنگینی را نیز متحمل شدند. زمانی که بازماندگان جنگ، از او در این خصوص، توضیح خواستند، مختار پاسخ داد که خداوند وعده‌ی پیروزی شما را به من داده بود، اما در کار او بداء حاصل شد (الفرق بین الفرق، ۲۶-۲۷).

یکی دیگر از اصولی که به پیروی از فرقه کیسانیه، در میان سایر فرق مذهبی که در اواخر حکومت امویان و اوایل زمام‌داری عباسیان، دست به فعالیت و تبلیغ زدند مورد توجه قرار گرفت اصل تناسخ و حلول بود.

تناسخ، عقیده‌ای رایج درباره چرخش روح آدمی در پیکرهای گوناگون انگاشته می‌شد که بی‌درنگ پس از مرگ هر کس به منظور دیدن کیفر، پاداش، تصفیه روحانی و رسیدن آن به مقامات والای معنوی با درجات پست مادی پدید می‌آمد. این باور از دیرباز در میان ابتدایی‌ترین قبایل و پیروان ادیان گوناگون موجود بود. مصریان باستان، یونانیان، پیروان هندوئیسم و مانویان هر کدام به گونه‌ای تناسخ را باور داشته‌اند. در قرآن کریم این کلمه

ذکر نشده است، اما آیاتی در آن وجود دارد که طرفداران تناسخ برای اثبات عقیده خود با بهره‌برداری از آن به نفع خویش بدان استناد می‌کنند مانند آیه ۶۵ سوره بقره^۱.

اعتقاد به حلول و تناسخ می‌توانست زمینه را برای حذف عنصر نژاد و نسب فراهم کند. شاید رواج این اندیشه در میان مسلمین در قرون اولیه هجری قبل از آن که آشنایی گسترده‌ای با معارف هندی و یونانی و مانوی پیدا کنند، نوعی مبارزه با اصل مورد قبول اقتدار سیاسی حاکم یعنی امویان و جریان اصلی مخالف آن یعنی زبیریان باشد. براساس این اصل فقط عرب قریشی تبار می‌توانست عهده‌دار امامت جامعه شود. اما با پیش کشیدن دو مبحث تناسخ و حلول این امکان فراهم می‌شد که دیگر اقوام و ملل هم از این امر حصه‌ای بگیرند.

اما از آنجا که اینگونه اعتقادات با روحیه اقوام سامی انطباق چندانی نداشت، و قرآن هم دلالتی به آن نمی‌کرد، نتوانست جایگاهی در جامعه پیدا کند. در واقع می‌توان گفت که کیسانیه با پیش کشیدن بداء و تشبیه در حوزه‌ی بحث توحید و تناسخ و حلول جوهر نورانی و مهدویت در حوزه‌ی بحث امامت، بیشترین کوشش را برای بهره‌برداری از اندیشه‌های خاص در امور سیاسی جامعه مبذول داشتند.

پس از قتل مختار در سال ۶۷ ه‍.ق، به دست مصعب بن زبیر و سرکوب شیعیان و کشتار ایرانیان کوفه (طبری، ج ۸: ۳۴۱۱، ۳۴۱۲، ۳۴۱۴، ۳۴۱۸، ۳۴۱۸، ۳۴۲۱، ۳۴۲۲) که پیروان اصلی مختار و هسته‌ی اصلی تشیع کیسانی، به شمار می‌آمدند و هم‌چنین پس از مرگ محمد بن حنفیه در سن ۶۵ سالگی (۸۱ ه‍.ق) هم زمان با خلافت عبدالملک مروان در مدینه، شیعیان کیسانی متأثر از تبلیغات اولیه مختار که به امامت محمد حنفیه اعتقاد یافته بودند به دسته‌های مختلفی تقسیم شدند و هر یک، فرقه‌ای را با تفسیر و تأویل خاص خود از احکام دینی و آیات قرآنی تشکیل دادند.

^۱ - «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آغْتَوُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ».

فرق مذهب کیسانی

اولین گروه از فرقه کیسانیه و در حقیقت آغازگران آن، با توجه به تأکید بر امامت و مهدویت محمد بن حنفیه و تبلیغ آن از سوی مختار، به «کیسانیه خلص» و «مختاریه» مشهور شدند (ابوالمعالی حسینی علوی: ۳۵؛ شهرستانی، پیشین، ج ۱: ۱۹۴). اختلاف جزئی این گروه در مورد امامت محمد حنفیه درباره این موضوع بود که آیا او بلافاصله بعد از حضرت علی (ع) یا پس از حسنین (ع)، به امامت منصوب شد آنان در امامت و مهدویت محمد حنفیه، هیچ تردیدی نداشتند و حتی به این مسأله معتقدند که هر کس در مورد محمد حنفیه، راه خلاف در پیش گیرد مشرک و کافر است (نوبختی، ۱۳۶۱: ۴۸). به اعتقاد این فرقه، طایفه بنی هاشم همه شان اسباط بودند و خداوند در قرآن کریم در خصوص شان چنین فرمود: «وَالَّتَيْنِ وَ الزَّيْتُونِ * وَ طُورِ سَيْنِينَ * وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ».

منظور از «التین» حضرت علی (ع)، «الزیتون» امام حسن (ع)، «طور سینین» امام حسین (ع) و «هذا البلد الامین» اشاره به محمد حنفیه دارد. پروردگار بدین جهت به آنان قسم یاد می کند، زیرا آنان امامان و پیشوایان بزرگ و پایه های اسلام به شمار می آمدند (اشعری قمی، ۱۳۷۱: ۸۹).

غالیان کیسانی

عبدالله بن عمرو بن حرب کندی یکی از شیعیان کیسانی کوفه، اصل امامت محمد حنفیه را با اصل تناسخ درهم آمیخت. وی و پیروانش می پنداشتند که امامت به ترتیب در حضرت علی (ع)، حسنین (ع)، و بعد در محمد حنفیه قرار دارد. بدین معنا که، روح خدا در کالبد پیامبر و از بعد او سایر امامان منتقل شد تا به محمد حنفیه و سپس پسرش ابوهاشم و عبدالله بن عمرو بن حرب در آمد که این شخص اخیر تا زمان ظهور محمد حنفیه، امام است (همان: ۸۳).

«حمزه بن عماره» از ساکنان مدینه نیز از جمله کسانی بود که امامت و ظهور محمد حنفیه را تبلیغ می کرد؛ ولی پس از مدتی، اعتقادات غلو آمیز و ادعاهایی را درباره خود مطرح کرد. حمزه مدعی شد که محمد حنفیه، خداوند و او امامش است و به وسیله هفت چیز

رجعت می‌کند و بر زمین و جهان مسلط می‌شود. به اعتقاد حمزه، هر کس امام را بشناسد مطابق با خواسته‌اش توانایی انجام هر کاری را دارد و حتی دخترش را به زنی گرفت و تمام کارهای حرام را روا داشت و سپس مدعی امامت و نبوت گردید. حمزه از جانب امام باقر و امام صادق(ع) لعنت شد و شیعیان هم با بیزاری جستن از او طردش نمودند (اشعری قمی، ۱۳۷۱: ۹۳ و نیز نوبختی، ۱۳۶۱: ۴۹-۵۰)

گروهی دیگر از کیسانیه پیروان «بیان بن سمعان نه‌دی» می‌باشند، که به بیانیه معروف شدند و در ترویج اعتقادات اغراق آمیز و مسائلی همچون تناسخ و حلول در بین شیعیان و به خصوص کیسانیه بسیار مؤثر بودند. بیان بن سمعان، معاصر با امام صادق(ع) و از شیعیان غالی و معتقد به الوهیت حضرت علی(ع) بود که رعد و برق را آواز و تبسم حضرت می‌دانست. وی در کوفه کاه فروش بود و با این ادعا که ذات باری تعالی در او حلول کرده و جزو الهی از امام علی(ع) به بیان منتقل شده شایسته امامت کیسانیه است. وی ابوجعفر، محمد باقر(ع) را به سوی خود دعوت نمود و طی نامه‌ای به حضرت خطاب کرد: «به فرمان من گردن بنه و سلامت بمان و ترقی نمود کسی که تسلیم شد و به درستی تو نمی‌دانی کجا نهاده است، حق تعالی پیامبری را، ابوجعفر محمد باقر(ع) فرستاده بیان را مجبور کرد تا نامه بیان را ببلعد و به همین جواب اکتفا کرد. بیان بن سمعان و پیروانش می‌گفتند: «خداوند بزرگ، شبیه انسان است و مثل انسان فانی شده و همه بدن او فانی می‌گردد مگر صورتش آنان چنین عقیده‌ای را از تأویل این آیه برداشت می‌کردند: «کل شیء هالک الا وجهه» (همان: ۴۹-۵۰؛ شهرستانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۹). او به همراه تعدادی از یارانش به دلیل مخالفت علنی و اقدام مسلحانه از سوی «خالد بن عبدالله قسری»، حاکم عراق در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه.ق)، دستگیر و در کوفه سوزانده شدند. بیان بن سمعان نه‌دی و حمزه بن عماره در واقع آغازگر حرکت غلو و حلول و تناسخ در کوفه و در بین شیعیان بودند. جریانی که در سایر فرقه‌ها و گروه‌های کیسانی از آن استفاده شد.

گروهی دیگر از کیسانیه با پذیرش امامت و ظهور محمد حنفیه، معتقدند خداوند به دو علت محمد بن حنفیه را در کوه رضوی زندانی نموده است:

۱- محمد بن حنفیه در زمان خود از اشاعه علم و ارشاد، تقیه را در پیش گرفته بود بنابراین، خداوند او را مجازات کرد.

۲- او به عبدالملک بن مروان اعتماد کرده و با او بیعت نمود، پس پروردگار او را از دوستانش جدا و در کوهستان رضوی زندانی کرد؛ اما پس از اتمام دوران مجازات خداوند دوباره مقام امامت و نبوت را به وی باز می‌گرداند.

«چنان که حضرت آدم را به عنوان مجازات برای نافرمانی که کرده بود از بهشت به زمین انداخت و ذوالنون را از راه مجازات در شکم ماهی انداخت و به قعر دریا پرت کرد. این مجازات‌ها به عنوان عقوبت و مجازات پیامبران و رسولان و مقربین صورت گرفت» (اشعری قمی، ۱۳۷۱: ۷۸).

مذهب هاشمیه کیسانی

معروف‌ترین و مهم‌ترین گروه کیسانیه که باعث ماندگاری و شهرت این فرقه در دو قرن اول هجری گردید گروه «هاشمیه» بودند که حتی عامل گسترش تشیع به خصوص در ایران به شمار می‌آیند. این گروه معتقد بودند که پس از مرگ محمد حنفیه، امامت به فرزندش، ابوهاشم عبدالله، رسید و او ذخیره‌های اسرار علوم را که محمد حنفیه از پدر خود علی بن ابیطالب (ع)، به ارث برده در دل ابوهاشم به امامت نهاده است. هر کس این علم در وی فراهم باشد، امام بر حق است همانطور که ابوهاشم عبدالله، امام بر حق، مهدی آخرالزمان و زنده کننده مردگان شناخته می‌شود (اشعری قمی، ۱۳۷۱: ۵۳-۵۴؛ شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱۹۷-۱۹۸).

داعیان و مبلغان کیسانی با تشکیلات منظم و سازماندهی شده، نفوذ و گسترش تشیع در ایران به ویژه خراسان را مرهون تلاش خود نمودند. آنان بعد از شکست قیام مختار و پس از مرگ محمد بن حنفیه به دستور فرزندش، ابوهاشم عبدالله، آشکارا به این مناطق گسیل شدند. البته منابع اطلاعات موجود از کم و کیف فعالیت کیسانیه در خراسان بسیار محدود است. بنا بر بعضی اخبار شیعیان نقاط مختلف و از جمله خراسان در یک نظام سرّی و سازماندهی شده زکات خود را به محمد حنفیه و پس از وی به پسرش ابوهاشم پرداخت

می‌کردند (ابن قتیبه، ۱۹۶۷م، ج ۲: ۱۰۹). ابوهاشم نخستین فرد در بین علویان و شیعیان بود که دستگاه تبلیغاتی منظمی تشکیل داد تا ضمن تبلیغ امامت خود، یاران تازه‌ای را به گروهش جذب نماید. در حقیقت، او برخلاف پدر، نه تنها با صراحت، ادعای امامت نمود و بر آن پافشاری کرد، مدعی معجزات و کرامات و حمل علوم الهی گردید.

انشعاب در مذهب کیسانی هاشمیه

مرگ ابوهاشم عبدالله و عدم وجود نص صریح از طرف وی و فضای عقیدتی و مذهبی آلوده به تناسخ و حلول عراق؛ مدعیان جدید را در مورد منصب امامت، فعال ساخت. حلقه‌ی اصلی و اعضای خاندان ابوهاشم و پیروان نزدیکی معتمد بودند، امامت پس از او به برادرش، علی بن محمد، و بعد از وی به پسرش، حسن بن علی بن محمد حنفیه رسیده است به اعتقاد این دسته، امامت پس از پیامبر حتماً باید از پشت محمد حنفیه باشد و مهدی قائم از نسل وی است (نوبختی، ۱۳۶۱: ۵۵؛ شهرستانی، ۱۳۶۲: ۱۹۷-۱۹۸).

یکی دیگر از افرادی که پس از ابوهاشم مدعی امامت شد، «عبدالله بن معاویه بن جعفر بن ابی‌طالب» بود که در کوفه یعنی در مرکز اصلی شکل‌گیری فرقه کیسانیه سکونت داشت. طرفداران او بر این اعتقادند که ابوهاشم قبل از مرگ، وصیت کرد که امامت پس از وی به عبدالله بن معاویه بن جعفر بن ابی‌طالب، ساکن کوفه برسد، اما از آن جایی که وی کودک بود، ابوهاشم این راز را با یکی از نزدیکان خود، «صالح بن مدرک» باز گفت و از او خواست تا در زمان بلوغ عبدالله، این راز را به او بسپارد و صالح نیز چنین کرد (نوبختی، ۱۳۶۱: ۵۵-۵۶). در روایتی دیگر از کیسانیه، مطابق با وصیت ابوهاشم، امامت از او به عبدالله بن حرب کندی رسید و روح وی به عبدالله بن حرب منتقل شد، ولی به دلیل این که ابن حرب از علم و دینداری بهره‌ای نداشت و با آگاهی گروهی از مردم بر دروغ و خیانت او، از بیعت با او خارج شدند و با عبدالله بن معاویه، به عنوان امام و جانشین ابوهاشم، بیعت نمودند (اشعری، ۱۹۸۰م: ۲۲). این گروه درباره عبدالله بن معاویه گزاره گویی می‌کنند تا بدان‌جا که مدعی‌اند، خداوند عالی مرتبه، نوری است که در عبدالله بن معاویه است. پیروان این عقیده به «حارثیه» معروفند و نام خود را از «عبدالله بن حارث» مروج این اعتقادات، اخذ

نموده‌اند. به اعتقاد او هر کس امام را شناسد، می‌تواند هر کاری که بخواهد انجام دهد (نوبختی، ۱۳۶۱: ۵۶).

عبدالله بن معاویه، مردی بخشنده و دلاور و شاعر پیشه، ولی بد رفتار، لا ابالی و آدم کش بود و با بی‌دینان انس می‌گرفت. رئیس انتظامات وی قیس، از طبیعی‌ها و ملاحده به شمار می‌آمد یکی از هم‌نشینان خاصه او فردی معروف به «بقلی» بود، زیرا اعتقاد داشت؛ انسان مانند علف سبز است که چون از جهان برود دیگر مبعوث نگردد (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ۱۶۳-۱۶۴).

علاوه بر این، عبدالله بن معاویه قائل به تناسخ نیز بود و چنین ادعا داشت که روح عیسی (ع) در وی حلول نموده است و حتی او دعوی الوهیت داشت و می‌گفت روان خدایی از آدم آغاز کرده و در تن من است و در سایر پیامبران گشته تا این که در علی بن ابیطالب و فرزندان سه‌گانه او درآمده و پس از ایشان در تن وی جای گرفته است و دانش مانند روییدن قارچ و گیاه در دل او سبز می‌شود و از علم غیب آگاهی دارد (الفرق بین الفرق، ۱۷۹-۱۸۰؛ شهرستانی، ۱۳۶۲ ج ۱: ۱۹۸-۱۹۹). در حقیقت، عبدالله بن معاویه در مسائل اعتقادی چندان سخت نمی‌گرفت و بیشتر در پی دستیابی به اهداف سیاسی و قدرت خود و افزایش تعداد پیروانش بود (شهرستانی: ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۸).

عبدالله بن معاویه با بیان این نظرها و نیز ادعای امامت کیسانیه پس از ابوهاشم، توانست پیروانی را در کوفه برای خود فراهم آورد و دست به قیام بزند، ولی پس از آن که قیامش مانند سایر تحریکات علویان در کوفه (سال ۱۲۷ ه.ق.) با شکست مواجه شد به ایران گریخت و طی راهکار سیاسی خاصی، توانست گروهی از خاندان آل عباس، بنی‌هاشم، بردگان، موالی و حتی خوارج را به سمت خود جذب کند. او با تصرف اصفهان و پایتخت قرار دادن آن، بر شهرهای غربی، مرکزی و جنوبی ایران تسلط یافت و سکه به نام خود ضرب کرد (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ۱۶۷-۱۶۹). درگیری امویان با جنگ‌ها و رقابت‌های داخلی بر سر تعیین خلیفه، توانایی کنترل و سامان دادن سرزمین‌های تحت سلطه‌شان را از آنان سلب کرده بود. با بهره‌مندی عبدالله بن معاویه از این شرایط، موفق گردید در بخشی از ایران

حکومتی را تأسیس کند، ولی پس از این که مروان بن محمد (۱۲۷-۱۳۲ ه.ق.) معروف به «حمار»، آخرین خلیفه اموی، به قدرت رسید و سپاه بزرگی، به فرماندهی «عامر بن ضباره» به اصفهان اعزام کرد عبدالله بن معاویه شکست خورد و مجبور به فرار از آن شهر شد (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۸: ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳).

عبدالله به امید بهره‌گیری از کمک ابومسلم که برای عباسیان در خراسان قیام کرده بود، به سیستان و سپس خراسان گریخت؛ ولی ابومسلم که عبدالله بن معاویه را مانعی در سر راه خود و دعوت عباسیان می‌دید او را به قتل رساند و سر وی برای عامر بن ضباره فرستاده شد و او هم آن را برای مروان حمار ارسال کرد (همان: ۲۹۴). پس از مرگ عبدالله پیروانش به چند دسته تقسیم شدند. به اعتقاد گروهی او مرده بود و جانشینی برای خود تعیین نکرد. گروه اندکی از شیعیان به راهنمایی عبدالله بن حارث که پدرش از زندیقان مدائن بود به عبدالله بن معاویه گرایش پیدا کردند. عبدالله بن حارث پیروانش را به حلول و تناسخ، صور ظلی و دور داخل کرد و آنان را از همه‌ی واجب‌ها و سنت‌ها و امور شریعت بازداشت و سخنان خود را هم به جابر بن عبدالله انصاری آخرین صحابه بازمانده‌ی پیامبر اسلام و جابر بن یزید جعفی از اصحاب امام محمدباقر و امام صادق (ع) نسبت می‌داد؛ در حالی که آنان از این سخنان و اعتقادات بیزار و برکنار بودند (نوبختی، ۱۳۶۱: ۵۹). عده‌ای دیگر او را زنده و همان مهدی قائمی دانستند که رسول اکرم (ص) بشارت به ظهورش داده بود. به طوری که پس از ظهور، با سپردن امامت به فردی از خاندان حضرت علی (ع)، می‌میرد. دسته‌ای دیگر نیز معتقد بودند عبدالله بن معاویه نمرده است و در کوه‌های اطراف اصفهان زندگی می‌کند، و هرگز نمی‌میرد تا مردم و بزرگان شهر را به یک نفر از بنی‌هاشم و فرزندان امام علی (ع) و فاطمه (س) دعوت کند (نوبختی، ۱۳۶۱: ۵۸-۶۰؛ ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ۱۶-۱۷۰؛ اشعری، ۱۹۸۰م: ۲۲-۲۳).

عباسیان و مذهب کیسانی

در بین فرقه‌ها و گروه‌های مدّعی امامت پس از ابوهاشم عبدالله، خاندان بنی عباس توانست با سیاست حساب‌گرانه و دقیق خود، پس از سی سال دعوت مخفی به پیروزی

دست یابد و سایر علویان را از میدان بیرون کند. آنان جنبش کیسانیه را در جهت منافع خویش اداره می‌کردند و از طریق ارتباط با کیسانیه خود را میراث دار آل محمد (ص) در کنار علویان به مسلمانان نشان دادند. عباسیان برای اثبات امامتشان، از فضای سیاسی مذهبی موجود از سوی کیسانیه در کوفه و مدینه و نیز تعدد مدعیان امامت و اعتقادات غلوآمیز و تناسخ، نهایت استفاده را کردند. و برای جذب هواداران و حامیان علویان، مدعی وصایت امر دعوت از جانب ابوهاشم بودند. استناد بنی عباس به سال ۹۸ هـ.ق. در شام بر می‌گردد. در آن سال، ابوهاشم به دمشق و بر سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ هـ.ق.)، خلیفه اموی وارد شد. خلیفه در ظاهر او را گرامی داشت؛ ولی بعد از دیدار، شخصی را مأمور کرد تا ابوهاشم را مسموم کند. ابوهاشم، با آگاهی از مسمومیتش، خود را به «حمیمه» در نزدیکی دمشق که گروهی از عموزادگانش یعنی فرزندان و نوادگان عباس بن عبدالمطلب در آنجا به کسب و تجارت مشغول بودند، می‌رساند. در ملاقات با خویشان هاشمی‌اش از مرگ خود خبر می‌دهد. و «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» را به جانشینی خود انتخاب می‌کند (اشعری، ۱۹۸۰ م: ۲۱-۲۲؛ شهرستانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۷-۲۰۱؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۸۹-۱۹۰) و این‌چنین، نص امامت را از خاندان خود، به بنی‌عباس منتقل و تمام اسرار مربوط به دعوت؛ اسامی و روش ارتباط با داعیان کیسانی را در اختیار عباسیان می‌گذارد و دعوت‌گران را به آنان می‌شناساند که اغلب این داعیان از موالی بودند (ابن واضح یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۵۵-۲۵۶؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۷: ۲۵۴-۲۵۵). حضور چشم‌گیر موالی در کنار اعراب، در شکل‌گیری اولین هسته‌های مخفی هاشمیه (کیسانیه) در کوفه بسیار مؤثر بود. ابومسلم خراسانی که فرماندهی اصلی دعوت عباسی در خراسان و عامل پیروزی و خلافت بنی‌عباس شد در ابتدا کیسانی مذهب و پیرو ابوهاشم و علوم مخصوص به آن‌ها را از یاران کیسانی در کوفه کسب کرده بود (شهرستانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰۱).

انتخاب خراسان برای فعالیت تشکیلات دعوت عباسی و مرکزیت مرو و همچنین نزدیکی به قبایل ربیع و دوری از تمیم و قیس، و حتی انتخاب میسر که از موالی ایرانی بود به عنوان اولین فرمانده تشکیلات دعوت عباسی در کوفه توصیه ابوهاشم بود. خود

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس هم به این نکته واقف بود که کوفه مکان مناسب برای قیام و پیشبرد اهداف سیاسی نیست (ابن واضح یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۵۶-۲۵۷).

شکست نافرجام قیام‌های علویان و طرفداران‌شان در کوفه، این امر را به اثبات رسانده بود. بصره نیز مرکز پیروان عثمان بود و شامیان غیر از آل ابی‌سفیان کس دیگری را نمی‌شناختند؛ اما در خراسان وضعیت متفاوت بود. نفوذ محدود فرقه‌های مذهبی تا اواخر قرن اول هجری، رد آن منطقه برای بنی‌عباس به عنوان مدعیان وصیت امامت از جانب ابوهاشم بسیار جالب توجه بود. به ویژه آن‌که تشیع در این منطقه سطحی و بیشتر دارای جنبه‌های سیاسی، آمیخته با محبت به خاندان پیامبر (ص) بود. بیشتر کسانی که در خراسان خود را شیعه می‌نامیدند قائل به تفاوت عمده‌ای بین اعضای اهل بیت (ع) نبودند و آمادگی پیروی از رهبری علویان، علیه امویان را داشتند. بنابراین، آن‌چه عباسیان را کمک نمود تا نهایت بهره را از فرقه کیسانیه ببرند این بود که مردم در آن زمان به علت رفتار ظالمانه بنی‌امیه، معیار مشخصی برای تعیین رهبران آینده خویش، قرار نمی‌دادند. به همین دلیل در هنگامی که بنی‌عباس به عنوان امامان جانشین ابوهاشم، فعالیت سیاسی خویش را آغاز نمودند و با سر دادن ندای حق طلبی، خود را از خاندان پیامبر (ص) معرفی کردند، مردم به سوی‌شان جذب شدند و به هیچ وجه در صحت ادعای داعیان‌شان شک نمودند و حتی عباسیان را در نیل به قدرت یاری کردند. البته بنی‌عباس با اتخاذ روش‌های و سیاست‌های حساب شده از جمله بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن نفس الزکیه در الالباء (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ۱۶۸-۱۶۹ و ۲۴۴-۲۴۵) انتخاب شعارهای کلی مانند «الرضا من آل محمد (ص)» و نزدیکی اولیه‌شان به علویان و خون‌خواهی امام حسین (ع) و یحیی بن زید، همچنین با بهره‌برداری از عواطف طرفداران علویان و از مظلومیت خاندان پیامبر (ص) پیروزی خود را تضمین نمودند و سرانجام در سال ۱۳۲هـ.ق. با انقراض امویان، خلافت را بدست گرفتند. در جریان تکاپوی سیاسی- نظامی تشکیلات دعوت عباسی تا زمان دومین خلیفه عباسی، منصور دوانیقی، گروه‌های جدیدی در پیکره فرقه کیسانیه شکل گرفت که توجه به تناسخ، حلول و غلو در مورد خاندان بنی‌عباس و اطرافیان آنان را در نظر داشتند. «عباسیه هاشمی» از جمله این گروه‌هاست که رشته امامت را از ابوهاشم به محمد بن علی بن عبدالله بن

عباس رسانده و می‌پنداشتند که امام دانای به هر چیز و در همه کارها مانند پیامبر (ص) است، هر که او را نشناسد خدای را نشناخته و هر کس ایمان به امام ندارد و کافر و مشرک به شمار می‌آید. البته، مهدی عباسی (۶۹-۱۵۸ ه.ق.)، فرزند منصور، با انکار این رشته امامت، معتقد بود که خلافت پس از پیامبر حق عباس بن عبدالمطلب بود و عباسیان، نص امامت خود را مستقیم از عباس گرفته‌اند و نه از ابوهاشم عبدالله فرزند محمد حنفیه (نوبختی، ۱۳۶۱: ۸۲ اشعری، ۱۹۸۰ م: ۲۱).

شورش غالیان کیسانی بر علیه عباسیان

گروه بعدی که به «عباسیه هاشمیه دوم» معروف شدند، مانند سایر فرقه‌های کیسانی، اهل غلّو و تناسخ بودند به اعتقاد آنان، امام دانای به هر چیز و خداوند متعال است، زنده می‌کند و می‌میراند، ابومسلم نیز پیامبری آگاه از غیب است که او را ابوجعفر منصور، بر بندگان فرستاد، زیرا از همه رازهای نهان اطلاع دارد. این گروه که پیرو عبدالله راوندی بودند اعتقادشان را علنی بیان می‌نمودند و مردم را به الوهیت منصور، دعوت می‌کردند. آنان عقیده خاصی به «ابومسلم» داشتند و به نام رهبر خود به «راوندیه» معروف گردیدند، پس از نیرنگ منصور و قتل ابومسلم، آنان به کاخ او در شهر هاشمیه (نزدیک کوفه) حمله کردند و با این بهانه که به طواف خانه خدای‌شان آمده‌اند، قصد کشتن منصور را داشتند که از سوی سپاهیان بنی‌عباس قتل عام شدند (نوبختی، ۱۳۹۱: ۸۳ اشعری قمی، ۱۳۷۱: ۱۴۱). معروف‌ترین گروه عباسی کیسانی که جریان غلّو و تناسخ و حلول را در مورد رهبران‌شان خود ادامه دادند، پیروان «رزام بن رزم» بودند به نام وی به «رزامیه» مشهور شدند به اعتقاد آنان امامت از امیرالمؤمنین علی (ع) به محمد بن حنفیه و از وی به پسرش ابوهاشم و از وی به علی بن عبدالله بن عباس انتقال یافت و پس از وی به فرزندش محمد رسید و بوصیت او به پسرش ابراهیم رسید. ابراهیم ابومسلم را برای دعوت امامت خود مأمور کرد و او دعوت عباسی را آشکار کرد و به دلیل همین ارتباط ابومسلم هم در امامت حق داشت. رزامیه به حدی درباره ابومسلم غلّو می‌کردند که معتقد بودند روح خدا در ابومسلم حلول کرده و به همین جهت او بر بنی امیه ظفر یافته است. رزامیه نه تنها به تناسخ ارواح قائل بودند بلکه باترک فرایض دینی، دین را فقط شناخت امام و ادای امانت می‌دانستند و هر کس

این دو را به دست آورد به کمال می‌رسد و تکلیف دینی از وی برداشته می‌شود. «المقنع»، رهبر سپید جامگان ملوراء النهر، که دعوی خدایی داشت ابتدا بر مذهب رزامیه بود (شهرستانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰۰-۲۰۱).

تکاپوی گروه‌های مختلف کیسانی، به واسطه ظهور مدعیان مختلف که اساسی‌ترین اعتقادات‌شان، رگه‌های سنگینی از تناسخ، حلول، رجعت، غلو و گزافه‌گویی را دارا بود تا زمان خلافت منصور (۱۳۶-۱۵۸ه.ق.) ادامه یافت، اما او به خوبی تشخیص داد که تشیع کیسانیه، افراطی‌گری راوندیه و رزامیه، انقلاب‌گری به پیروی از ابومسلم (که اعتقاداتش ترکیبی از تشیع کیسانی و مزدکی‌گری بود) و اصولاً بنی عباس به دلیل منافع سیاسی - اجتماعی خود مخالف اهداف مبالغه آمیز و دور دست این گروه‌های افراطی و انقلابی بودند؛ و بنابراین هیچ کدام از آن‌ها نمی‌توانستند، پایه مذهبی و مشروعیت خلافت عباسی را آن چنان که باید توجیه و مستحکم و تثبیت نمایند.

منصور با نفی همه این گروه‌ها، به حلقه محدثین اهل حدیث و سنت و جماعت، نزدیک و آنان را به عنوان بخش نمونه جامعه اسلامی و مؤلفه‌های آن رسمیت شناخت و با تأییدشان، آنان را مورد حمایت حکومت قرار داد. بیشتر فقهای اهل حدیث مدینه و کوفه با سیاست زور و اجبار منصور، به مرور با او، از در سازش درآمدند و حاکمیت و اقتدار او و بنی‌عباس را به رسمیت شناخته و پذیرفتند و آن را حمایت و تأیید کردند. آنان، بنی‌عباس را به عنوان جانشینان بر حق پیامبر به مسلمانان معرفی نمودند. رویکرد خاندان بنی‌عباس که از زمان منصور آغاز شد، جریان حلول و تناسخ و غلو را در تاریخ اسلام و ایران و فرق مذاهب از میان نبرد اما پایانی بر حیات و فعالیت مدعیان و گروه‌هایی بود که عنوان کیسانی را یدک می‌کشیدند و پس از این از کیسانیه و فرقه‌های مختلف آن، فقط نامی در خاطره‌ها و کتب ملل و نحل باقی ماند.

نتیجه‌گیری

سیاست خشن و خونین و سرکوب‌گرانه امویان در جهت تثبیت اقتدار سیاسی دولت خود و اتخاذ سیاست تقیه توسط امامان شیعه که از زمان امام چهارم حضرت علی بن حسین (ع) آغاز شده بود، باعث شد تا عامه مردم و بویژه شیعیان ایرانی و عرب ساکن کوفه به دنبال نهضت‌های علنی و فعال رفتند که زمینه‌ساز شکل‌گیری کیسانیه به عنوان اولین انشعاب در مذهب تشیع شد. فعالیت گونه‌های مختلف مذهب کیسانیه بویژه پیروان ابوهاشم عبدالله فرزند محمد حنفیه زمینه‌ساز حضور و رشد تشیع در ایران و خراسان بزرگ، کیسانیه گرچه در عرصه سیاسی و مذهبی چندان موفق نبودند اما بستر بسیار مناسبی شدند برای فعالیت سیاسی بنی‌عباس که به دنبال قدرت و خلافت بر سرزمین‌های اسلامی بودند ولی پس از به قدرت رسیدن و تثبیت جایگاه سیاسی خود از افراطی‌گری و انقلابی‌گری کیسانی جدا شده و برای استحکام پایه مذهبی و مشروعیت خلافت عباسی به رهبران اهل حدیث روی آوردند.

منابع

- ۱- سید رضی، *نهج البلاغه* (۱۳۷۱)، ترجمه‌ی جعفر شهیدی، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی، [بی‌تا]، *الکامل فی التاريخ*، ج ۶، ۷، ۸، ترجمه‌ی عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ۳- ابن اعثم کوفی، (۱۳۷۲)، *الفتوح*، ترجمه‌ی غلامرضا طباطبایی مجد تبریزی، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- ۴- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری*، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- ۵- ابن قتیبه دینوری، (۱۹۶۷م)، *الامامه و السیاسة*، تحقیق طه محمد الزینی، قاهره: مؤسسه الحلبي.
- ۶- ابن منظور، (۱۹۸۸م)، *لسان العرب*، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۷- ابن واضح یعقوبی، (۱۳۶۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، *مقاتل الطالبین*، ترجمه‌ی سید هاشم رسولی محلاتی، [بی‌جا]: کتابفروشی صدوق.
- ۹- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، (۱۳۷۱)، *المقالات والفرق*، ترجمه‌ی محمدجواد مشکور، تهران: انتشارات عطایی.
- ۱۰- اشعری، علی بن اسماعیل (۱۹۸۰م)، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، بسعی هلموت ریتز، بیروت: [بی‌نا].
- ۱۱- حسینی علوی، ابوالمعالی محمد [بی‌تا]، *بیان الادیان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات ابن سینا.
- ۱۲- دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۸)، *اخبار الطوال*، ترجمه‌ی محمد مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ۱۳- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۲)، *الملل و النحل*، مقدمه سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: انتشارات اقبال.
- ۱۴- طبری، محمد بن جریر، *الرسول و الملوك*، ج ۷، ۸، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.

- ۱۵- کلینی، محمد بن یعقوب [بی تا]، *اصول کافی*، ترجمه‌ی سید جواد مصطفوی، تهران: انتشارات علمیه.
- ۱۶- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تهران: انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- ۱۷- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *الفصول المختارة*، قم: کنگره بزرگداشت شیخ مفید.
- ۱۸- نوبختی، حسن بن موسی، (۱۳۶۱)، *فرق الشيعة*، ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی.

